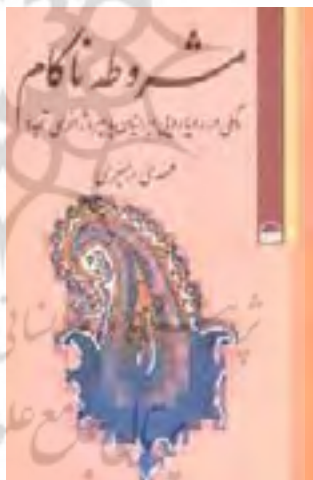


گفتمان تجدید

در ایران

• سهراب آقایی



- مشروطه ناکام، تأملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدید
- مهدی رهبری
- تهران، انتشارات کویر؛ ۱۳۸۷؛ تعداد صفحات: ۴۴۸

جدای از مقدمه‌ای تحت عنوان «آغاز» و نتیجه‌گیری تحت عنوان «سخن پایانی» اثر دارای شش فصل است. این فصول به قرار زیر است. «ایران در آستانه تجدید»، «تجدد» «گفتمان اصلاحات» «گفتمان ترقی» «گفتمان توسعه» و «گفتمان انقلاب».

واژه ژانوس که در عنوان فرعی اثر به کار رفته است، برگرفته از ژانوس یکی از خدایان رومی است که مجسمه وی دارای دو چهره متفاوت بود. نام اثر تداعی‌کننده‌ی اثر عبدالهادی حائری به نام «خستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه‌ی تمدن بورژوازی غرب» است. به نظر می‌رسد مؤلف، اثر حائری را سرمشق خود در این زمینه قرار داده است؛ به طوری که سرآغاز کتاب نقل قولی است از اثر دکتر حائری درباره تمدن بورژوازی غرب. روش مطالعه‌ی نویسنده در این اثر، بنا به بیان خود وی، روش هرمنوتیکی و گفتمانی است، که ابتدا توسط شلایر ماخر و دیلتای به کار گرفته شده است. مؤلف ماهیت مشروطه‌خواهی در ایران را تلاشی برای جبران عقب‌ماندگی از طریق اخذ مدرنیته می‌داند. وی بر این عقیده است که بیشتر مطالبی که درباره‌ی مشروطیت و رویارویی ایرانیان با تجدید نگاشته شده است، از دیدگاهی تاریخ‌نگارانه و توصیفی است، نه تبیینی و تحلیلی و با ذهنیتی ایدئولوژیک به منظور کمرنگ ساختن برخی از نیروها و بزرگ جلوه دادن برخی دیگر از نیروها نگاشته شده است و از پرداختن به ماهیت مشروطه‌خواهی که نخستین تلاش ایرانیان برای تطبیق خود با دنیای مدرن بوده است و در واقع «مواجهه‌ی بزرگ» است خودداری شده است. نویسنده نیز کوشیده است با بی‌طرفی به تحلیل حوادث مشروطه بپردازد و در این مورد توانسته بی‌طرفی خود را حفظ کند.

فصل نخست اثر یعنی «ایران در آستانه تجدید» به بررسی نظام سیاسی ایران پیش از مشروطه پرداخته است. مؤلف معتقد است که نظام سیاسی ایران در آستانه‌ی ورود به مشروطه با دوهزار سال پیش از آن هیچ‌گونه تفاوتی نداشت. در این فصل نظام سیاسی ایران از نظر شکل و ماهیت بررسی شده است. به نظر مؤلف نظام سیاسی ایران از نظر ماهیت استبدادی بود و از نظر شکل سلطنتی مطلقه محسوب می‌شد. فصل دوم به بررسی ماهیت مدرنیته یا تجدید با تأکید بر اصولی که با سنت تناقض دارد، پرداخته است. مؤلف در این اثر به توضیح و تفسیر اصول مدرنیته (تجدد) پرداخته است و با استفاده از کتب و مقالات متعدد، که عمدتاً از انگلیسی ترجمه شده‌اند، به خوبی اصول مدرنیته را بیان نموده

گفتمان تجدد

مشروطه‌خواهان به دو بخش تقسیم می‌شدند؛
گروهی که فقط می‌دانستند چه نمی‌خواهند (سلبی)
و گروهی که هم می‌دانستند چه نمی‌خواهند و هم
می‌دانستند چه می‌خواهند (ایجابی)

تمامی اقشار جامعه را برای دستیابی به مشروطه بسیج کرد. به باور مؤلف، مشروطه‌خواهان به دو بخش تقسیم می‌شدند؛ گروهی که فقط می‌دانستند چه نمی‌خواهند (سلبی) و گروهی که هم می‌دانستند چه نمی‌خواهند و هم می‌دانستند چه می‌خواهند (ایجابی). وی ابتدای مشروطه‌خواهی را عدالت‌خواهی و نهایت آن را دموکراسی‌خواهی می‌داند. مؤلف انقلاب ۱۲۸۵ را انقلابی تحول‌خواهانه به جای مشروطه‌خواهی می‌داند، که اهداف آن با توجه به ماهیت و خواسته‌های هر یک از نیروهای اجتماعی متفاوت بود. وی به‌کارگیری واژه‌ی مشروطه را برای انقلاب ۱۲۸۵ امری اشتباه می‌داند، چون معنای لغوی و علمی مشروطه دموکراسی‌خواهی است، در حالی که هدف اکثریت انقلابیون از مشارکت در این انقلاب دموکراسی نبود.

در فصل چهارم، هرچند در ابتدا با بیان مباحثی در مورد جدال سنت و مدرنیسم در انقلاب مشروطه به بیان مطالب جدیدی امیدوار می‌شویم، ولی در ادامه، مطالبی که در مورد عوامل زمینه‌ساز مشروطه بیان می‌شود، موضوع جدیدی نیست و مطالبی بیان می‌شود که پیش از این در تحقیقات دیگر بیان شده است. مؤلف بیشتر مطالب خود را از تحقیقات تاریخی از جمله مقاومت شکننده اثر جان فوران، و آثار پروانده آبراهامیان اخذ کرده است و در مجموع اطلاعات تازه‌ای به‌دست نمی‌دهد. در مبحث روزنامه‌ها و تأثیر آن بر بیداری افکار ایرانیان، مؤلف به‌طور مسوولی تاریخچه‌ی مطبوعات عصر مشروطه را بیان نموده است.

یکی از ویژگی‌های مثبت این اثر، بیان دقیق منابع و مآخذ است، اما در موارد معدودی مؤلف منبع مورد استفاده خود را ذکر نکرده است. به عنوان نمونه در صفحه ۱۵۴ از ذکر منبع بند پنجم اثری نیست. نقل قول‌های مستقیم به‌اندازه است و این از مزیت‌های اثر است، زیرا استفاده زیاد و بی‌مورد از نقل قول مستقیم باعث کسالت خواننده می‌شود، ولی در برخی موارد دو صفحه از کتاب از یک منبع واحد اخذ شده است. به عنوان نمونه صفحات ۱۵۹-۶۱ از «ایدئولوژی نهضت مشروطه» اخذ کرده است. مؤلف انقلاب مشروطه را نه یک انقلاب بورژوازی علیه فئودالیته و نه انقلابی روشنفکری، بلکه انقلابی برآمده از درون خرده‌بورژوازی شهری می‌داند، که تنها به دنبال نظم و قانون و امنیت، بهبود وضع اقتصادی مردم برای افزایش قدرت خرید، رونق بازار و از همه مهم‌تر جلوگیری از دخالت خارجی‌ان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و واردات و صادرات بوده است.

است و در این راه از برخی منابع انگلیسی نیز بهره برده است. به‌طوری‌که در این فصل تفاوت تجدد و مدرنیته به‌طور کامل و مفصل بیان شده است، هرچند برخی اصطلاحات به‌کاررفته در این فصل به راحتی قابل درک نیست و مؤلف می‌توانست با توضیح آن به درک بهتر آن توسط خواننده کمک کند. یکی از این اصطلاحات «شی‌وارگی» است. مؤلف معتقد است که سنت و مدرنیته در همه‌ی اصول با یکدیگر در تضاد نیستند. مثلاً سنت با برابری و جمع‌گرایی که از اصول مدرنیته است، سازگار است؛ اما با آزادی و فردگرایی سر ستیز دارد و در این مورد نمی‌تواند با مدرنیته و تجدد کنار بیاید. چنین تناقضی در جنبش مشروطه به مانع اصلی پیشروی آن تبدیل شد و تفکیک میان چهره دوگانه‌ی مدرنیته، ماهیت این جنبش را بهتر آشکار می‌سازد.

در فصل سوم ابتدا واکنش مسلمانان مصر و ترکیه در قبال مدرنیته بررسی شده است و به‌طور گذرا، به اقدامات محمدعلی پاشا در مصر و اصلاحات امپراطوری عثمانی اشاره شده است. مآخذ مورد استفاده مؤلف در مبحث اصلاحات عثمانی کتاب برنارد لویس به نام ظهور ترکیه نوین است که در ۱۹۶۴ تألیف شده است و از توجه به اثر جدید لویس به نام «مشکل از کجا آغاز شد» که درباره‌ی اصلاحات عثمانی است، خودداری کرده است. در بررسی اصلاحات در ایران، مؤلف از اقدامات اصلاحی عباس میرزا با تمجید و ستایش یاد کرده است، که در این مورد با اظهارات عبدالهادی حائری در تناقض است، زیرا حائری معتقد است، که عباس میرزا با آن سابقه‌ی خانوادگی، شغلی و فامیلی و دشواری‌هایی که در مورد پاسداری از مقام و مسئولیت خود داشته است، نمی‌توانست مانند یک اندیشه‌گر آگاه و راست‌اندیش و بی‌باک بر ضد استعمار اقدام کند.

مؤلف در این فصل اصلاحات و اقدامات امیرکبیر را از جنبه‌های مختلف بررسی کرده است و به نقل از فریدون آدمیت، امیرکبیر را طرفدار تسامح و تساهل مذهبی بر پایه رعایت حقوق اقلیت‌های دینی و حق آزادی پرسش و پاسخ می‌داند، این در حالی است که مؤلف در جای دیگری از اثر خویش اظهار می‌دارد که امیرکبیر در یزد، تبریز و زنجان به دفع فتنه باب پرداخت، که این امر با تسامح و تساهل امیرکبیر در تضاد است. در فصل گفتمان ترقی که چهارمین فصل کتاب را تشکیل می‌دهد، مؤلف اظهار می‌دارد که اندیشه‌ی پیشرفت که در آن زمان ترقی خوانده می‌شد؛ در بین تمامی اقشار جامعه از شاه تا رعیت رسوخ یافته بود و همین موضوع



می‌رسد منظور مؤلف همان توسعه نامتوازن است که پیش از این بیرواند آبراهامیان در «بران بین دو انقلاب» آن را مطرح کرده بود.

هم‌چنین منظور مؤلف از توسعه‌ی شتابزده همان شبه‌مدرنیسم است که همایون کاتوزیان در «اقتصاد سیاسی» مطرح کرده است. با توجه به نظرات مؤلف در این فصل، می‌توان نتیجه گرفت که توسعه‌ی نامتوازن و اقدامات شبه‌مدرنیسم اجرا شده در ایران، باعث ایجاد تضاد طبقاتی، فقر، عقب‌ماندگی و استثمار توده‌های وسیعی از جامعه‌ی ایران شد و این بدبینی، گفتمان انقلابی را به دنبال داشت. گفتمان انقلابی از یک‌سو رژیم‌های دست‌نشانده را مورد هجوم قرار می‌داد و از سوی دیگر علیه قدرت‌های بزرگ به‌پاخاست و ضدیت با مدرنیته در دوره‌ی گفتمان انقلابی، خود را در ضدیت با غرب نشان داد.

درحالی که سؤال اصلی در گفتمان مشروطه عقب‌ماندگی بود و درخصوص هویت، حساسیتی از طرف مشروطه‌خواهان به جز شیخ فضل‌الله نوری و برخی دیگر مطرح نشد، در گفتمان انقلابی، مسأله‌ی اصلی پاسخ به چیستی هویتشان بود، که با پاسخ به آن، درواقع مسأله‌ی عقب‌ماندگی را جواب می‌دادند. طرح بازگشت به خویشتن که شعاری مشترک در گفتمان انقلابی بود، درواقع طرح‌ریزی هویتی غیر غربی بود.

مؤلف در این‌جا، چند نوع هویت را بیان می‌کند که گروه‌های انقلابی از آن صحبت می‌کردند. از جمله اینکه اسلام‌گرایان در پی هویت اسلامی بودند، ملی‌گرایان در پی هویت ملی بودند، روشنفکران علمی در پی هویت انسانی و شرقی بودند و مارکسیست‌ها در پی هویت طبقاتی بودند. هویت ملی و هویت اسلامی برای خواننده‌ی اثر ملموس است؛ اما مؤلف در این مورد که منظور از روشنفکران علمی چه گروهی از روشنفکران هستند و هم‌چنین هویت مورد نظر آنان چه نوع هویتی است، توضیحی نمی‌دهد. هم‌چنین معلوم نیست که منظور وی از هویت طبقاتی مورد نظر مارکسیست‌ها چه نوع هویتی است.

وی روحانیت را به عنوان یگانه منتقد حکومت می‌داند و آنان را التیام‌بخش دردهای بی‌امان جامعه در مقابل جور و ستم رو به افزایش حاکمان و بیگانگان می‌داند، هرچند روحانیون در طول زمان نقش التیام‌بخشی دردهای مردم را داشتند؛ ولی در دوره‌ی قاجاریه و در آستانه‌ی مشروطیت تنها منتقدان وضع موجود نبودند، بلکه گروه‌های روشنفکر نیز از جمله منتقدان وضع موجود بودند. هرچند برخی از مورخان به قدرت رسیدن رضاخان را به نوعی انحراف مشروطه و به تعبیری دیگر مرگ مشروطه می‌دانند؛ ولی مؤلف به قدرت رسیدن رضاخان را تسلط چهره دیگری از مشروطه یعنی توسعه می‌داند. در فصل پنجم که عنوان گفتمان توسعه برای آن انتخاب شده است، مؤلف دوره‌ی حکومت پهلوی بر ایران را عصر گفتمان توسعه می‌داند که تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت و ویژگی بارز آن تقدم توسعه و پیشرفت بر دموکراسی بود. این توسعه جهت‌گیری غربی داشت و گفتمان توسعه در ایران با شکل‌گیری آن در سطح جهان نیز هم‌زمان بوده است. مؤلف دوره‌ی حکومت محمدرضا شاه از سال ۱۳۲۰-۳۲ را دوره‌ی شبه‌دموکراسی می‌داند که نوعی بازگشت به چهره‌ی نخست مدرنیته و انحراف از چهره‌ی دوم آن محسوب می‌شود. در واپسین فصل کتاب، مؤلف شروع گفتمان انقلابی را از سال ۱۳۲۰ می‌داند که بعد از قیام سال ۱۳۴۲ به گفتمان مسلط جامعه تبدیل شد و به دلیل برخورداری از برنامه، رهبری، انسجام و هدف و مهم‌تر از همه ایدئولوژی، پیروز شد. گفتمان انقلابی برخلاف مشروطه، درصدد سازش با حکومت نبود، بلکه از پیش برای خود حکومت و ساختارهای نوینی را مطرح کرده بود. مدرنیزاسیون در ایران توسط کسانی به وجود آمد که، به هیچ‌وجه صلاحیت مدیریت مدرنیزاسیون را نداشتند، زیرا نه خودآگاهی و سواد کافی داشتند و نه پیوستگی با دردهای اجتماع. مدرنیزاسیون درحالی که می‌توانست به‌آرامی، آگاهانه و با توجه به مقتضیات جامعه صورت پذیرد، توسط همین مدیریت به صورت نامتوازن، شتابزده و بدون ملاحظه صورت پذیرفت. به نظر